



چنین گفت هایدگر

تأملاتی در رابطه هایدگر و نازیسم



سکوت مقدس هایدگری

گفت و گوی مجله اشپیگل با مارتین هایدگر

راپله هایدگر با ناز ریم طی سالهای همواره یکی از بحث‌برانگیزترین و در عین حال پر مغایره‌ترین موضوعات گفت‌وگوهای فلسفی بوده است. در همین رابطه کتاب‌ها و مقالات زیادی در اروپا چاپ و منتشر شده است که هر یک بنا به دیدگاه نویسنده موضوع گیری‌های بسیار متنوع و متخالف اختیار کرده‌اند. برخی او را تماماً از نازی‌گرایی مبرا دانسته‌اند و گروهی اندیشه‌ها و نوشته‌های او را حداقل تا سال‌های ۱۹۳۳-۳۲ مؤید ایدئولوژی نازی می‌دانند. تعدادی هم هستند که راه میان راه پیش می‌گیرند و با ایراد تأسف از پیوستن هایدگر به این حزب، تفکر او را چنان اصیل می‌دانند که هیچ مکتب و ایدئولوژی‌ای بدان راه ورود ندارد. چه برسد به اینکه مضمون به مهر تأیید او باشد. به هر حال گذشت زمان از شدت این مباحث، نکاسته است. این ماجرا در ایران هم همچنان محل بحث و نزاع است و هر کسی به نحوی از آن - آنها تا پانفیا - بهره‌مندی می‌کند. جریان‌های روشنفکری موسوم به پوپری و فردپندی در ایران پیش از جوان‌های دیگر در معرض این مسأله قرار داشته‌اند به طوری که واکنش و پاسخ هر یک از این دو گروه به این موضوع در امر تعیین مرزهای فکری و سیاسی شان به هم می‌رسد. سرنوشت‌ساز بدل شده. در این میان پاسخ خود هایدگر که اکثراً در این باره موضع سکوت اختیار کرده است، بیش از همه قابل تأمل و درنگ‌ناسته. آنچه در ذیل می‌خوانید، ترجمه گوی و گوی مشهور مجله اشپیگل یا هایدگر است که در سال ۱۹۷۶ انجام شده به خواست هایدگر پس از مرگ او در سال ۱۹۷۷ منتشر شد.

برو قسور هایدگر، بارها و بارها به این آگاهی رسیدیم که کار فلبیت‌نمی‌شما به واسطه رویدادهایی در زندگی‌تان تحت‌الشعاع قرار گرفته است؛ حوادثی که اگر چه مدت زیادی از وقوعشان نمی‌گذرد، هرگز به وضوح در یادمانند خواهد از آن رو که شما بسیار مغرورید و خواه به دلیل آنکه توضیح آنها را مصلحت‌نمی‌دانید. مراد شما از حوادث، آسال ۱۹۳۳ است؟

بله، فیل و بعد از آن، خواست ما این است که موضوع را در بیشتر وسیع‌تری قرار دهیم و سپس با عنایت از آن به پرسش‌هایی چند بپردازیم که به نظر ما مهم هستند: پرسش‌هایی همچون: چه امکان‌هایی وجود دارد که فلسفه به واسطه آنها در واقعیت و نیز در واقعیت سیاسی تأثیر گذار باشد؟ آیا اصولاً چنین امکانی هنوز وجود دارد؟ اگر پاسخ مثبت است، به چه نحوی؟

این سؤالات بسیار مهم‌اند. اما آنجا که تردید داریم آنجا می‌توانیم به تمایز آنها پاسخ دهیم. اما نخست باید بگویم که پیش از ریاستم در دانشگاه آلمانه هیچ روز کار سیاسی نکرده بودم. در زمستان ۱۹۳۲-۳۱ در شخصی بودم و غالباً هر گویه خودم به سر می‌رفتم.

چگونه شد که رییس دانشگاه فرایبورگ شدید؟

در دسامبر ۱۹۳۲ همایه من فن مولن دورف استاد کرسی آناتومی - به ریاست دانشگاه انتخاب شد. در این دانشگاه ۱۵ آوریل روز به عهده گیری سمت ریاست از سوی رییس جدید است. ما در نیم سال تحصیلی ۱۹۳۲-۳۱ به ده‌دهات نه تنها در باره وضعیت سیاسی بلکه به خصوص در باره دانشگاه‌ها و وضع تاعدی نوید کننده دانشگاه‌ها و این با هم سخن گفته بودیم. رای من این بود: «تا آنجا که من می‌توانم در باره مسائل هستی‌مفصلت‌نمی‌دهم دیگر تنها این امکان باقی است که به مدد نبردهای آماده‌گر گفای که هنوز پویا و سرزنده بگویم متوجه تحولات و بسط‌های پیش رو بشویم و این را تمهیل کنیم».

بنابر این شما نسبتی میان وضع دانشگاه‌های آلمان و وضعیت سیاسی در آلمان به طور کلی تشخیص می‌دادید؟

البته من جریانات سیاسی حد فاصل زانویه و مارس ۱۹۳۳ را به گسری و همچنین گفای در باره آنها با همکاران چون کرم صحبت می‌کردم. اما آن موقع آلمان در حال انجام نازی گسترده و تفکر پیش‌سفر فلی بودم. در آغاز نیم سال تحصیلی به فرایبورگ باز گشتم. در این میان خبر ۱۵ آوریل بر فرایبورگ فن مولن دورف سمت ریاست دانشگاه را اهدا شد. اما این مسؤلیت ۲ هفته بیشتر طول نکشید و توسط واکس-وزیر فرهنگ وقت - هر یان این سمت از او برون گرفتند. علت محتمل این تصمیم وزیر این امر بود که او نصب هیون پلاکت - نشان بهودین که باید به سینه می‌زدند از دانشگاه استنوع کرده بود.

آقای فن مولن دورف سوسیال دموکرات بود. او پس از عزل خود دست به چه کاری زد؟

فن مولن دورف در همان روز بر کنفرانس پیش‌من آمد و بیان کرد هایدگر اکنون شما باید ریاست را عهده‌دار شوید. من به او متذکر شدم که فلفده هر گونه تجربه در کار اداری هستند. همچنین زانوتی - سولون وقت دانشگاه که الهی جان بود - امر را داشت که در انتخابات مجدد ریاست دانشگاه کفای بداند و چون چرا که در غیر این صورت این خطر وجود داشت که یک مغرور حزبی به عنوان رییس انتخاب شود. همکاران چون فلی که با آنها از سالین پیش در باره مسائل مربوط به شکل گیری دانشگاه سخن گفته بودم، مرا در تنگ‌نار قرار داده بودند. نار ریاست را به خودم می‌بخشیدم. من حتی به تمهیل انتخابات صرفاً به انجام آماده‌گری خود را برای پذیرش مقام ریاست در صورتی که نسبت به تأیید عشق‌قول شورا بتوانم بقیه بیدانم و تنها به خاطر منافع دانشگاه اعلام کردم. و این حال ترجیح نیست. به مناسبت بودن خود برای ریاست دانشگاه پاره‌جا بود. به طوری که صبح روزی که برای انتخاب منین شده بود به محل ریاست دانشگاه رفتم و به دو همکار حاضر

که پیش از این منزلت شده بودند این مولان خور و معلول او را روشن کنیم که نمی توانیم این مقام بر او عهده بگیریم هر دو همکار به من پاسخ دادند که اقتضای چنان نهمید شده است که اکنون دیگر نمی توانیم از نظر دی شانه خالی کنیم

چنین شده که شما آحاد می خواستید در این طور قلمی اسلام کرده پس از آن رابطه شما با ناسیونال سوسیالیست های چمنز در آمد؟
دوروز پس از قبول ریاست دانشگاه هر چه دانشجویان با من در همه در محل ریاست حضور یافت و بار دیگر خواستار جابجایی شدند پلاکته شد من پذیرفتم این سه دانشجو با فکر این امر که این ممنوعیت به رهبری دانشجویی ریاست اطلاع داده خواهد شد آنجا را ترک کردند چند روز بعد از اداره آموزشی عالی SA در بالاترین مقام رهبری SA دکتر بلوم ریچرر گروهی SA به من نشان کرد در خواست او چسبیدن پلاکته مذکور بوده عملی که در دانشگاه های دیگر در همان زمان انجام می شد اگر من امتناع می کردم این امر محتمل بود که عزل شوم یا حتی دانشگاه بسته شود آیا وجود این امر پذیرفتم و تلاش کردم حمایت وزیر فرهنگستان را برای این ممنوعیت به دست آورم او توضیح داد که در برابر SA هیچ کاری نمی توانم انجام دهم اما این حال من ممنوعیت خود را امانی نکردم

این امر تاکنون این چنین مشهور نبود
آن انگیزه و بیان بی را که اصولا مرا مجبور به بر عهده گرفتن ریاست دانشگاه کرد پیش از این در سخنرانی افتتاحی خود در فرایبورگ به سال ۱۹۲۹ تحت عنوان «منافع یک چیست» ذکر کرده ام: «موضوعی علم از یکدیگر بسیار متناظرند طرفی که آنها به موضوع خود می درازند از برای متناظر هستند این تکرار آشفته رشته های علمی امروزه تنها به واسطه سازمان تکنیکی دانشگاه و دانشکده ها در کنار یکدیگر نگه داشته شده و از طریق مفاد عملی این رشته ها حاکم معنای خود بر خلاف رشته علوم در بنیاد ملامتی آنها مرده است آنچه من با توجه به وضعیت دانشگاه ها که اکنون به بیشترین حد زوال خود رسیده است طی مسؤلیت خود باین اهتمام روزیم در خطابه ریاست بر این شده است

ما در پی آن هستیم تا در ایامی چه نامو این گفته شما در سال ۱۹۲۹ با آنچه شما در ۱۹۳۳ در خطابه ریاست دانشگاه بیان داشتید موافقت دارد در اینجا جمله های را از متن آن متنوع می کنیم: آزادی آکادمیک پر هیا هو از دانشگاه های آلمان طرف خواهد شد چرا که این آزادی غیر حقیقی و صرفا نافی کننده بوده ما باور داریم - اگر اجازه حدس زدن داشته باشیم - که این جمله هست کم بخشی از نظراتی را بیان می دارد که شما هنوز هم بدان پایبندید
البته من هنوز چه آن پایبندیم چرا که این آزادی آکادمیک در بنیاد نمی کننده صرفا است آزادی از ماضی در جهت اهتمام روزیدن به آنچه تحصیل علمی از تفکر و تامل مطالعه می کند وجود شما جمله ای که شما گرفتار نیاید به صورت مجزی بلکه در متن آن باید مورد توجه قرار گیرد در آن صورت روشن خواهد شد که مراد من از فهم آزادی معنی چه بود است

بله این حرف قابل فهم است یا این حال بر این باوریم که در خطابه ریاست شما لحن جدیدی وجود دارد آنجا که شما ۴ ماه پس از انتصاب هیئت به عنوان سرانظم ریاست از هیزرگی و شکوهای ظهور و قیام سخن می رانید
بله من نسبت به این امر متناظر بودم

ممکن است کمی بیشتر توضیح دهید؟
البته با کمال میل من در آن زمان گزینه دیگری نمی یافتیم بر آن آشفگی عمومی باورها و گرایش های سیاسی ۲۲ حزب موجود ضروری بود که به دیدگاه های ملی و به ویژه اجتماعی همراه با تلاش فریوریش نارون هم می یافتیم اینها را با هم می آمیختیم

یک مثال می توانم به مقالاتی از فولدر لئو کرک و جاع دوم که در آن بسیاری فراتر از منطق ریاست دانشگاهی من می رود

چه زمانی فعالیت در امور سیاسی را آغاز کردید؟ آن ۲۲ حزب از مدت ها پیش در آنجا حضور داشتند همچنین میلیون ها نفر در ۱۹۲۰ بیکار بودند

در آن زمان من هنوز به طور تمام عیار به پرش های میز دخت که در «وجود و زمان» (۱۹۲۷) و در نوشته ها و سخنرانی های سال های بعد من بسط یافته اند اینها پرش های پنهانی در باره تفکر هستند که در همین حال به طور غیر مستقیم به مسائل ملی و اجتماعی اهتمام دارند به عنوان یک استاد دانشگاه مسأله معنای علوم و پدین وسیله تعیین وظیفه دانشگاه مدنظر من بود این توجه در عنوان خطابه ریاست من بر سر دارد «خودثباتی و خوداطمینان برای دانشگاه آلمان» چنین عنوانی در آن زمان در هیچ یک از خطابه های ریاست دانشگاهی جزواتی را نیافته بود اما کاندید یک از کسفی که در باره این سخنرانی بحث و جدل می کشید آن را از بنیاد خوانده در آن نیک اندیشیده و بر اساس وضع آن دوره به فهمیدم بر او دلست؟

آیا خود اثباتی دانشگاه آلمان در آن جهان آشفته کمی نامتناظر به نظر نمی رسد؟
چگونه؟ خود اثباتی دانشگاه علمان هر کس موسوم به علم سیاسی است که در آن دوران توسط حزب و جامعه دانشجویی ناسیونالیست مطلقه می شد این عنوان در آن موقع معنای کلام متفوتی داشت

«علم سیاسی» به معنای سیاست شناسی امروزی نبود بلکه متضمن این بود معنا و ارزش علم به مامور علم بر حسب کار کرد عملی آن برای ملت از برای می شود در باره نقایب باین سیاسی کردن علم در خطابه ها و تفکر نگاه به طور ویژه سخن گفته شد است

آیا منظور شما را درست فهمیده ام: شما در پی آن بودید که با داخل کردن دانشگاه در آنچه «ظهوری نوین» می دانستید دانشگاه در برابر شاید جریانات قدرتمندی که نمی گذارند

دانشگاه دیگر وحدت و هویت خود را داشته باشد به ادعا و تأیید خود دیر باز؟
بله بله اما خود اثباتی دانشگاه در عین حال می باشد به خود این تکلیف جابجایی را می داد که در مواجهه با مسائل صرفا تکنیکی دانشگاه به واسطه نامل در قلمش تفکر غربی را روی می نماید نوینی را باز کرد

جناب پروفسور آیا پس از آنکه شما صحیح است که شما در آن هنگام بر این باور بودید که بهر سود دانشگاه یا همراهی ناسیونال سوسیالیست ها قابل حصول است؟
این تقریری نادرست است دانشگاه نه با همراهی ناسیونال سوسیالیست ها بلکه با بسته بود که بر اساس تامل خلی خودش تجدید و احیا شود و از این طریق موفقیت مستحکم در برابر خطر سیاسی کردن علم به همان معنایی که پیش از این گفته شد به دست آورد

و از همین روست که شما در خطابه ریاست دانشگاهی آن این سه رکن را بیان داشتید: «مختصت علم»، «مختصت دفاع»، «مختصت علم»؟ آیا منظور شما از این بیان این بود که خدمت علم به موقعیت هم تراز با خود خدمت دیگر دست یابد؟ موقعیتی که ناسیونال سوسیالیست ها به آن ندادند بودند؟
سخن بر سر این رکن ایست اگر شما با حقت نظر بخوانید متوجه خواهید شد که اگر چه خدمت علم در رتبه سوم آمده است بر حسب معنا مقام نخستین را دارد باید توجه داشت که کار و دفاع همانند تملی فعالیت های اصلی در دشت بنیاد دانسته و به واسطه

ان ایشاع می باشد
اما ما باید هم اکنون این نقل قول رفته بار را به پایان می بریم - جمله دیگری را از شما ذکر کنیم: عبارتی که نمی توان تصور کرد که شما هنوز هم آن را نایب می کنید شما در پاییز ۱۹۳۳ بیان داشتید: «حکام علمی و آیدها قواعد وجود شما نیستند؛ پیشوا خود و به تنهایی واقعیت آلمانی امروز و آینده و قانونی آن است»

این جملات مندرج در خطابه ریاست دانشگاهی نیست بلکه تنها در روزنامه دانشجویی محلی فرایبورگ در آغاز ترم زمستانی ۱۹۳۳-۳۴ به طبع رسیده است

هنگامی که من ریاست دانشگاه را بر عهده گرفتم بر من آشکار بود که بدون مصالحه نمی توانم در کار خود موفق باشم امروز دیگر جملاتی که شما نقل کردید زمانی توهم حتی در سال ۱۹۳۳ نیز جملاتی از این صفت را بیان نداشتند اما امروز و امروز با عزمی بیشتر از همیشه ما با هم که این بیان «خود اثباتی دانشگاه آلمانی» است به عنوان جوع به ناسیونال سوسیالیسم را تکرار کنیم «جمله» جایگاه «هسته» را نشان کرده است به این ترتیب نو گویی این بیان امروزه همانند گذشته در گوش یادگفته شده است

اجازه می دهید یک بار دیگر سوالاتی فرعی طرح کنیم؟ تاکنون در این گفتگو روشن شد که در ۱۹۳۳ رفتار شما میان دو قطب در نوسان بود؛ نخست آنکه شما می دانست برخی lad usum delphinii مطالب و اسراری

دانشجویان بیان می داشتند این یک قطب بود اما قطب دیگر جنبه مثبت تری داشت شما آن را این گونه بیان می کردید: حساس می کنم در اینجا امر تازه ای در کار است؟ در اینجا ظهور و حرکتی نو در کار است

عیان این دو قطب این امر کاملا قابل باور است اگر از منظر وضعیت آن دوره موضوع لحاظ شود
ببینا با این حال باید تأکید کنم که عبارت lad usum delphinii چندان گویا نیست در آن زمان

منتهی بودم که با مزاجیه پریشگرانه با ناسیونال سوسیالیسم هر نمی نوید واقع تها را ممکن به سوی تجدید ا حیات آنگذ می شود

شما می دانید که در این ارتباط آلمانی علیه شما طرح شده است که واجعب به همکاری تان با حزب کارگران آلمانی ناسیونال سوسیالیست و انجمن های آن است این آنها است برای افکار عمومی همواره تکذیب نشده باقی مانده اند به عنوان مثال شما متهم شده اید که در کتاب سوزنی ای که توسط دانشجویان یا جوانان هیتلری تریب داده شده بود همراهی داشته اید

من کتاب سوزنی ای را که بر نامری شده بود تا در برابر ساختمان دانشگاه خرام شده ممنوع اعلام کردم

همچنین شما متهم به این هستید که کتاب هایی که یهودیان آنها را نگاشته بودند از کتابخانه دانشگاه یا از کتابخانه سمینار فلسفه منتقل کردید

در مقام مدیر سمینار تنها کتابخانه آن را در اختیار داشتم من به درخواست های مکرر در مورد خروج کتاب هایی که مولفان یهودی داشتند توجه نکردم شمر که کنندگان پیشین سمینار های من امروزه می توانند شهادت دهند که نه تنها هیچ کتابی از این دست از کتابخانه خارج نشد بلکه از این مؤلفان به ویژه هوسرل - در سمت هفتاد سال های پیش از ۱۹۳۳ - نقل کلام می شد و مورد بحث قرار می گرفت
ما این نکته را یادداشت خواهیم کرد اما شما

چگونه منشأ و منبع چنین شایعاتی را توضیح می دهید؟ آیا از سر بدخواهی است؟

هایدگر بر اساس شناخت من از این منابع ما با هم که به این بدخواهی باور داشته باشیم اما انگیزه های این نهمت متشایی زرفتر دارد اجتماع به عهده گرفت ریاست دانشگاه تنها یکی از عوامل است و علت قطعی آن نیست بنابراین می توانیم چنین بگویم که در آن زمان بحث و جدل هر گاه که اقتضای فرامی باند دوباره در حواحد گرفت

شما بعد از ۱۹۳۳ نیز دانشجویان یهودی داشتید رابطه شما با برخی از آنها و نه با همه این دانشجویان یهودی به نظر حتی پس از ۱۹۳۳ گروم و صمیمی بوده است

رفتار من پس از آن سال ثابت باقی ماند یکی از قدیمی ترین و باهوش ترین دانشجویان من هلند و ایس - کسی که بعد ها به امستداند مهاجرت کرد - دکتری خود را از دانشگاه بازل (پس از آنکه نولست از دانشگاه فرایبورگ مخرج دکتر اخذ کند) بار ساله بسیاری مهمی در باره طبعیت و تصلف در فلسفه لوستو که در سال ۱۹۳۳ در بازل منتشر شد می یافت کرد
وی در پایان مقدمه رساله اش می نویسد: «این تلاش در تفسیر پدیدار شناسانه که در این بخش نخست آن را عرضه می داریم به عمد تفسیر منتشر شده هایدگر از فلسفه پلان ممکن شده است» شما در اینجا تصحیحی را می بینید که نویسنده با دست خط خود آن را افسا و برای من در ۱۹۳۸ فرستاده است من پیش از مرگ خاتم دکتر و ایس بارها در بازل به دیدار شرفتم

شما مدتی طولانی با سیمرس دوست بودید این ارتباط پس از ۱۹۳۳ به سردی گرایید این شایعه وجود دارد که این امر به این واقعیت مربوط است که سیمرس همسری یهودی داشت اما باید در این باره توضیحی بدهید؟
این سخن کذب است من با سیمرس از سال ۱۹۱۹ دوست بودیم در ترم زمستانی ۱۹۳۳ موافق می گری می سخن می گفتم و رفته رفته همسرش ملاقات داشتند من آنکه کارل سیمرس همه آثار منتشره خود در حد فاصل ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۸ را یاد کرد جا تقدیم سلام های صمیمانه ام برای من قره ماندن اینجا می توانید آنها را مشاهده کنید

بله اینجا نوشته شده است: جا تقدیم سلام صمیمانه به خیم این سلام ها نمی توانست صمیمانه باشد اگر پیش از این سردی و تیرگی بر این رابطه حکمفرما نشده بود پرشش دیگر از این دست شما دانشجوی اندون هوسرل بودند شخصی یهودی که پیش از شما استاد کرسی فلسفه در دانشگاه فرایبورگ بود او شما را به عنوان جانشین خود به دانشکده معرفی کرد در رابطه شما با او نمی توانه کاری از سپاسگزاری یوقدر رفتی باشد
شما می دانید که هر جود و زمانی به او تقدیم شده است

البته
در سال ۱۹۲۹ به مناسبت هفتادمین سالگرد تولد او یونانی رانه و آماده کردم و در جشن تولدی که در خانه او برگزار شد سخنرانی کردم که این سخنرانی در می ۱۹۲۹ در نشر به گزارش های آکادمیک منتشر شد

اما بعد ها این رابطه تیره شد می توانید و تمایل دارید به ما بگوید منشأ این اتفاقی چه بود است؟

اختلاف نظر ما در موضوع علت فلسفی شدت گرفت هوسرل در اوایل دهه سوم توسعه خلی علمی با ماکس شارومس که توضیح آن به حدی بود که دیگر جزئی برای سخنرانی باقی نگذاشته من هرگز نتوانستم در فهم که چه چیز هوسرل را به موضوع گیری علمی علیه تفکر من واداشت

این امر چه هنگامی رخ داد؟
هوسرل در دانشگاه برلین در برابر ۱۶۰۰ نفر در این باره





سخن گشته هاینریش موزام در یکی از مهمترین روزنامه‌های برلین و نوسوی طفا و اندک سفر کاغذ روزی سخن گفته است

خود این دعوا و مشاجره در نسبتی که در آن قرار داریم مدنظر ما نیست؛ نکته قابل توجه این است که این مشاجره به اوقایع سال ۱۹۳۳ هیچ ربطی نداشته است

نگاه ما نیز همین است. شما بعدها عیارت تقدیریم به هوسرول را از کتاب موجود و زمان هدف کردید در دست است؟

بله من این موضوع را در کتاب خود هم راه رانم (ص ۱۶۹، ۱۷۰) روش من کدام در اینجا اوردیم: هر بر این شایعات نادرست منعقد گسترده در اینجا اشکارا باید بگوییم که تقدیرم وجود و زمان که در متن گفتار گو در صفحه ۹۲ ذکر شده بود در چاپ چهارم کتاب در سال ۱۹۳۵ در آغاز آن نیز اورد شده است هنگامی که من از: شار چاپ به هم کتاب (۱۹۴۱) را در حلقه دیدم و حتی احتمال ممنوعیت برای آن تصور می کردم بر اساس پیشنهاد و خواست «نی می» سرانجام مقرر شد که تقدیرم در این چاپ حذف شود البته نخستین شرط این من گفتم که بقولت صفحه ۲۸ که در آن دلیل این تقدیرم به دست داده شده است باید باقی بماند؛ مگر تحقیقی که در پی می آید گسی به سوی اشکارا می افزودامیر (شاید) هم داشته است مؤلف در ابتدا باید فراموش کرده هوسرول سه چهارم کرده کسی که با اهدای شخصی جدی نویسنده و با اختیار گذاشتن بی چشمداشت آنرا منت نهاده خود به نگرشده او را با مرصه‌های مختلف تحقیق به‌دلیل نشانده طی عوره دانشجویی در فرایبورگ اشکارا در

بدین ترتیب تقریباً طرح این پرسش دیگر ضروری نماند که آیا در دست است که شما در مقام رییس دانشگاه فرایبورگ هوسرول بازنشسته و از وروده با استفاده از کتابخانه دانشگاه یا کتابخانه سمینار فلسفه محروم کردید؟ این نهم است

ممنوعیت علیه هوسرول ذکر شده باشد؟ چگونه این شایعه به وجود آمده است؟

من نیز می‌شدم توضیحی برای آن نمی‌دادم نشان لکن وقوع تمام این ماجرا را می‌توانم این گونه نشان دهم و اثبات کنم امری که آن هم بر کسی اشکار نیست در زمان ریاست خود پروفیسور کلن هاوزر (مدیر کلینیک پزشکی و فن هنری (که بعدها رفته جایزه نوبل شد و پروفیسور شیمی - نیز یک بود و هر دو به‌دوی بودند) را با وجود خواست وزیر تخته مینی بر استخراج آنها از طریق مذاکره با وزیر حفظ کردم اینکه من این دو شخص بی‌پردی را ننگه دارم و در همان حال طبع هوسرول استانه باز نشسته و معلم من محترم و مفرد خودم به‌دوی رسوا کننده اقدام کنم امری عیب است همچنین نگفتم که دانشجویان و دانشوران علیه پروفیسور کلن هاوزر در مقابل کلینیکش دست به تظاهرات نزنند. در آنجایی هم گفتم که خاتمه او هر یک روزنامه محلی منتشر کردند چنین آمده بود تا سال ۱۹۳۴ او رییس شیمی کلینیک پزشکی دانشگاه در فرایبورگ بود. روزنامه دانشجویی فرایبورگ در فوریه ۱۹۳۴ در باره پروفیسور کلن هاوزر چنین گزارش داده من خبری از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۳ مدبر مؤسسه شیمی - فیزیک دانشگاه فرایبورگ بوده بعد از آنکه من در مقام ریاست استعفا کردم. هر دوی ایشان از سمت خود برکنار شدند. هر آن زمان دانشیاران حق استعفا می‌توانند استعفا بدهند که می‌توانند استعفا بدهند. این امر هم در وقت برای مذاکره پیش من می‌آمدند هر دوستان می‌کردم

شما در مراسم تقدیرم هوسرول در ۱۹۳۸ شوکت‌گرددید چرا؟

در این باره ما می‌توانیم نکات ذیل را بیان کنیم این اتهام که من از بیانات خود را با هوسرول قطع کردم می‌سازد است. هوسرول در ماه می ۱۹۳۳ نامه‌ای به لسانی هر دوی ما نوشت و در آن قدر دلی هیئت علمی و بلاشعیر «ما را اولین دلائل ممال نامه را به عماره دستگی کلی به خانه ایشان فرستادیم. خاتم هوسرول به‌طور مختصر با ابراز تشکری صوری به ما پاسخ داد و نوشت که روابط میان خاتمه‌های ما قطع شده است. اینکه من یک بار دیگر مراتب قدر دلی و احترام خود را هنگام بیست و هوسرول و پس از مرگ او بار بار تذکره می‌کردم. یک قصور فکری است من از این باسبب استعفا می‌توانم به خاتم هوسرول

عتر جوانی کردم

هوسرول در سال ۱۹۳۸ در گذشته شما پیش از آن در فوریه ۱۹۳۴ از مقام ریاست دانشگاه استعفا دادید این امر به چه دلیل رخ داد؟

در این باره باید بیشتر توضیح دهم قصد من در آن زمانی غلبه بر سازمان تکنیکی دانشگاه بود یعنی تجدید حیات دانشگاه از درون و بر مبنای وظایف علمی شان. با این مین پیشنهاد کردم که همکاران جوان و به خصوص همکاران سرآمد در رشته خودشان به ریاست دانشگاه انتخاب شوند. بدین در نظر گرفتن موقعیت شان در حزب بدین ترتیب پروفیسور لیک و لاف رییس دانشگاه حقوق پروفیسور شادوگستر رییس دانشگاه فلسفه پروفیسور زورگل رییس دانشگاه علوم طبیعی و پروفسور فن مولندورف که در بهار از سمت ریاست دانشگاه برکنار شده بود رییس دانشکده پزشکی شدند. اما در آستانه کریمین ۱۹۳۳ بر من اشکارا شد که قصد من برای تجدید حیات دانشگاه نه در برابر مقاومت موجود در میان همکاران نام و نه در برابر حزب به انجام نمی‌تواند برسد به عنوان مثال همکاران اولی که دانشجوین را وارد مشکل حل می‌کنند دانشگاه من کردم پس امر نمی‌گرفتند یک روز به کار زوروه فرا خوانده شدم و وزیر از طریق معاونش و در حضور برهبر لیچمن دانشجویان از من خواست که ریاست دانشگاه‌های حقوق و پزشکی را عرض کرده و کمانی را به جای ایشان منصوب کنم که مورد قبول حزب باشند من این درخواست را رد کردم و بیان داشتم هر صورتی که وزیر بر این خواست خود با فشاری کند از ریاست استعفا خواهم داد این همه آن چیزی بود که در فوریه ۱۹۳۴ اتفاق افتاد. در فوریه ۱۹۳۴ پس ۱۰ ماه ریاست استعفا دادم. در صورتی که ریاست دانشگاه در آن زمان آسلا یایسنر بر سر کار باقی می‌ماندند در حالی که روزنامه‌های داخلی و خارجی در باره هر عهده گرفتن ریاست دانشگاه از جانب من به نفعی مختلف به تفسیر پرداخته بودند اما در مورد استعفا من سکوت اختیار کردند

آیا در آن زمان با هوسرول - وزیر آموزش وایش - مذاکره کردید؟ منظورشان کذب زان است؟

تفصی می‌شود که ریاست در ۱۹۳۳ چه فرایبورگ گستر کرد ما است

ما با آبا به شهادت مقالات سرو کار داریم به مناسبت مراسم چاپی در گورستان اشکارا در زادگاه و برادر در لشنوایر ویزتال با او خیلی کوتاه و رسمی ملاقات کردم و برایش از این توجه من را حسی نکرد. هر آن موقع هیچ تلاشی فرایبورگ گفت و گو با وی نکردم اشکارا در فلسفه جوی فرایبورگ و عضو لیچمن لغویت کاترلیک بود اما گفتگو در نوامبر ۱۹۳۳ به مناسبت کنفرانس ریاست دانشگاهها در برلین انجام شد. من نظر خود را در باره علم و ساحلر ممکن دانشگاهها به وزیر گفتم او چنان با دقت به ده سخنان من گوش داد که من امیدوار شدم گفته‌هایم اثر خواهد گذاشت اما هیچ اتفاقی نیفتاد. هر می‌توانم فهم نیست که چطور به دلیل این گفتگو با وزیر آموزش وقت ریاست مورد اتهام قرار می‌گیرم. در حالی که هر هالی زمیلی تمام دول خارجی برای به رسمیت شناختن هنر و تکریم معمول بین المللی او شتاب می‌گرددند

رفتار شما با حزب ناسیونال سوسیالیست پس از کنار رگیسری از ریاست دانشگاه چه صورتی به خود گرفت؟

پس از استعفا ریاست به کار تدریس خود باز گشتم. در ترم تابستانی ۱۹۳۴ به تاسی منسطق ۹ پرداختم. در ترم بعدی ۱۹۳۴-۳۵ بخشین ترم خود را در باره هوندر این ارائه دادم. در ۱۹۳۶ در سهایم را در باره آنچه آغاز کردم همه کسانی که می‌توانستند بشنوند شنیدند که این عمل حقانهای بود. ناسیونال سوسیالیسم

تحویل سمت ریاست دانشگاه چگونه اتفاق

افتاد؟ شما در مراسم شرکت نکردید؟

بله من از شرکت در مراسم مربوط به تحویل سمت ریاست دانشگاه سر باز زدم

آیا چنانچه شما یک عضو متعهد به حزب بود؟

او حقوق دلی بود روزنامه حزبی «المه» نامی به سمت ریاست دانشگاه را با نیت درشت چنین بیان داشته «نخستین رییس ناسیونال سوسیالیست دانشگاه»

آیا شما پس از آن با حزب ششگانه پیدا کردید و به طور کلی چه اتفاقی افتاد؟

من همانا تحت نظر بودم

همی نوشتید در این باره مثالی ذکر کنید؟

باصلاحی مربوط به دکتر هلکه

چطور به این موضوع می‌رسید؟

خود او پیش می‌آمد که نامم کترای خود را گرفته بود. در ترم زمستان ۱۹۳۴-۳۳ و ترم تابستانی ۱۹۳۴ عضو حزب عالی من بود. او از سوی SD (سوسیالیستی) به فرایبورگ منتقل شده بود نامم تحت نظر داشتند

چرا او تا کجا نزد شما آمد؟

به دلیل درس‌های من در باره آنچه در ترم تابستانی ۱۹۳۴ و ترمی که کار تدریس من می‌رفت. پیش من اعتراض کرده دیگر نمی‌تواند به وظیفه‌اش در مورد تحت نظر داشتن من که به او محول شده بود. نامه دهم او در نظر داشت به خاطر فعالیت آنی من به عنوان استاد دانشگاهها را از این وضعیت مطلع سازد

غیر از این با حزب ششگانه آشنا شدید؟

تفصی می‌شود که توت استعفا من نباید مورد بحث قرار گیرد به عنوان مثال این مقاله «حلقه افلاطون در باره حقیقت» سخنرانی من در باره هوندر این در استانبول ژرمنی در رم (دسامبر ۱۹۳۶) توسط مجله «هوندر این» هوندر این ارائه و قدرتش به بهترین شیوه ممکن مورد حمله قرار گرفت

کسانی که به این موضوع علاقه مند هستند باید

چند ماه سابقه را که علیه من از تابستان ۱۹۳۴ در روزنامه «Volk im warden» آغاز شده بخوانند من نه هنوز با آن ازمایشی آلمان در سال ۱۹۳۴ به کنفرانس بین المللی فلسفه در براک بودم و نه حتی به ذکر کتاب در آن دعوت شد. هم به همین شکل از کنفرانس بین المللی دکارت در فرانسه (۱۹۳۳) محروم شدم. این امر چنان در پاريس غریب آمد که خود مدیر کنفرانس (پروفیسور پرتیه استند سورین) از من پرسید که چرا عضو هیات علمی تو منم من در پاسخ گفتم مدینیت کنفرانس در صورت تمایل می‌تواند در این باره از وزیر آموزش وایش توضیح بخواهد مساعی بعد دعوتنامه‌ای از برلین برای شرکت در هنگام کنفرانس به دستم رسید اما من پذیرش نکردم. مائل همانطوریک چه است «و در باره مطلق حقیقت» در جلدهای بدون عنوان و به صورت پنهانی به فروش می‌رفتند مدتی پس از ۱۹۳۴، خطبه ریاست دانشگاه من به ده خور حزب از بازار جمع آوری شد. به این آثار تنها در کتب‌های استانبول ناسیونال سوسیالیست اجازه بررسی دادم. شهادت هم به عنوان موضوعی برای جلد دوم مخالفت پاسی حزب

در سال ۱۹۳۹ موقعی که چنگر

در آخرین سال جنگ - ششقر که مهم ترین دانشمندان و هنرمندان از هر گونه خدمت جنگی معاف شدند من به این گروه تعلق نداشتم در مقابل در تابستان ۱۹۴۴ به کار خفیه منکر در ناحیه و این در کابین اشتغال گمانه شدم

از سوی دیگر در مرز سوییس کارل یارت به

حفر سنگری می‌خواست

اینکه چگونه این امر اتفاق افتاد جالب است

دانشگاه همه استغفار را به سالن شماره ۵۰ در اخوانداری سخنرانی کوتاهی با این مضمون ایراد کرد که آنچه ما می گوئیم و در وقت سخن هر ناسیونال سوسیالیست آن ناحیه و رهبر جنبش ناسیونال سوسیالیست است. او همه اعضای دانشگاه را به ۲ گروه تقسیم کرد دسته اول کسانی که وجودشان به طور مطلق غیر لازم است. دسته دوم کسانی که وجودشان تا حدی لازم است. دسته آخر کسانی که وجودشان کاملاً غیر لازم بوده است. اسم هایدگر و سپس جی. پی. تر آلمه بود.

در ترم زمستانی ۱۹۴۵-۱۹۴۶ پس از آنکه کار خود را در مواقع استراحتی نزدیک ژودخانه را این به پایان رساندم. در سری از مقاله‌ها بعنوان «شاعری و تفکر» که به معنای خاصی خاصه در سالیسم در باره نرچده و به عبارتی ادامه سواجیه با ناسیونال سوسیالیسم بود. پس از جلسه دوم به خدمت در Volkstrum فراخوانده شدم این در حالی بود که من پیرترین عضو دانشگاهی فرانکفورت ششمین خدمت بودم.



قصدمن غلبه بر سازمان تکنیکی دانشگاه بود یعنی تجدید حیات دانشگاه‌ها از درون و بر مبنای وظایف علمی شان. با این نیت پیشنهاد کردم که همکاران جوان و به خصوص همکاران سرآمد در رشته خودشان به ریاست دانشگاه‌ها انتخاب شوند بدون در نظر گرفتن موقعیتشان در حزب

به عقیده ما ضرورتی ندارد درباره سلسله حوادثی که در این میان رخ داد تا زمانی که پروفسور هایدگر فی الواقع با ما بیست است که بگوئیم به صورت قانونی به مقام باز نشستگی نائل آمدن ایشان سخنانی بشنویم این مسائل کاملاً روشن و معلوم هستند.

درواقع خود حوادث معلوم نیستند به هر حال چندان مسائل خوشایندی نیستند.

مگر آنکه خود شما تمایل داشته باشید درباره آنها چیزی بگوئید.

اجازه دهید این گونه خلاصه کنیم: شما به عنوان یک شخصیت غیر سیاسی به معنای خاصی و نه به معنای عام آن، درگیر سیاست‌های ظهور و اعتلای نوبین ادعایی در ۱۹۳۲ شدید. از طریق دانشگاه.

... به واسطه دانشگاه در سیاست‌های این ظهور نوبین ادعایی گرفتار شدید. خود را پس از یک سال وظیفه‌های را که در این فرایند بر عهده گرفته بودید، هر گاه کردید. شما در خطابه‌های به سال ۱۹۳۵ که با عنوان «مفصله‌های به متافیزیک» در ۱۹۵۳ منتشر شد، بیان داشتید که «آزاری که این روزها - یعنی ۱۹۳۵ - به عنوان فلسفه ناسیونال سوسیالیسم عرضه می‌شوند هیچ ارتباطی با حقیقت درونی و عظمت این جنبش (یعنی سواجیه یا تکنولوژی معنوم سواجیه و پیش‌دوران مدرن) نداشته و همچون عمل صیادی بر آب‌های تیره طرزش‌ها و «کلیت‌ها» هستند. آن با در ۱۹۵۳ هنگامی که این اثر منتشر می‌شد عبارت‌ها داخل پراکنش را به خطابه خود افزودید تا شاید برای خوانندگان منظور خود را از «حقیقت درونی و عظمت این جنبش» یعنی جنبش ناسیونال سوسیالیسم در ۱۹۳۵، توضیح دهید یا اینکه این اشاره داخل پراکنش، پیش از این در همان سال ۱۹۳۵ در خطابه‌تان وجود داشت؟

این امر در دست نوشته‌های موجود داشت و دقیقاً با نقلی آن موقع من از تکنولوژی و نه با تفسیر اخیر من از ذلت تکنولوژی به مثابه گشتل منطبق بود علت آنکه من این عبارت را قرائت نکردم این بود که به باور من مخاطبان منظور مرا به درستی می‌فهمند تا آنجا که و جلبش، منظورم را جزیر دیگر فهمیدند یا اینکه خواستند جور دیگری بفهمند.

بقینا جنبش کمونیست را نیز به همین نحو طبقه‌بندی می‌کنید.

بله کلاً به مثابه جنبشی که به واسطه تکنولوژی سبک‌های قطبیت و حقیقت یافت است.

حاصل تلاش‌های آمریکایی را نیز به همین طریق از پایه می‌کنید؟

بله همین را خواهم گفتم در این میان، طی ۳۰ سال گذشته باید لشکر تر شده باشد که جنبش سواجیه تکنولوژی مدرن آن چنان قدرتی است که نقش عظیم آن در تعیین بخشیدن به تاریخ را به سختی می‌تواند برآورد کرد.

امروزه پرسش تعیین کننده برای من این است که به طور کلی یک نظام سیاسی چگونه می‌تواند با عصر تکنولوژی یکسازم‌وزین متناسب بوده و کدام نظام سیاسی می‌تواند این چنین باشد؟ برای این پرسش پاسخی ندارم اما معتقد هستم که این نظام همان دموکراسی باشد.

دموکراسی صرفاً اصطلاح عامی است که ما هایدگر بسیار متفاوتی را در خود جای می‌دهد. پرسش این است که آیا تبدیل این شکل سیاسی هنوز ممکن است؟ شما پس از ۱۹۴۵ درباره اهتمام‌های سیاسی جهان غرب سخن گفتید و از این طریق از دموکراسی از نمود سیاسی جهان ریشی غربی و نیز در سازه دولت ساختارگر مطالبی بیان داشتید و همه این اهتمام‌ها را تمییز خواندید.

اینها تقریباً دارم که بگوئید من در کجا درباره دموکراسی و آنچه علاوه بر این ذکر کرده‌ام سخن گفتم این قبیل اهتمام‌ها را نمی‌بینم. چرا که در آنها سواجیه جدیدی با عالم تکنیکی نمی‌بینم و به عقیده من همواره در پس آنها این نظر وجود دارد که تکنیک در ملامت خود چیزی است که آدمی در دست دارد به باور من، چنین چیزی ممکن نیست. تکنیک در ذات خود امری است که بشر به خواست خود نمی‌تواند بر آن غلبه کند.

به عقیده شما کدام یک از جریان‌های مذکور مختص‌ترین وضع را با زمانه ما دارد؟

من تمایلی نمی‌بینم اما در این مقام پرسشی تعیین کننده وجود دارد که باید توضیح داده شود که منظور شما از «هستند با زمان» چیست و در اینجا «زمان» چه معنایی دارد. حتی طرح این پرسش از لحاظ بیشتر بر ضرورت است که آیا متناسب بودن یا زمان ماموقیاس و ملاکی است برای «حقیقت درونی» اعمال انسانی یا اینکه «سواجیه همه اقتدارهایی که از این تعبیر می‌شود - «تفکر و شاعری» عملی نیست که ملاک و معیاسی فراهم آورد.

در اینجا این نکته قابل توجه و برررسی است که انسان در همه زمان‌ها بر ابزارهای ساخته خود تسلط نداشته است. توجه کنید به داستان شالارد چاندوگر. آیا بدینسانه نیست که گفته شود ما از عهد این ابزار به پایین بسیاری بزرگ‌تر تکنیک مدرن بر نخواهیم آمد؟

بدین معنی نه بدین معنی و خوشبختی ما نمی‌توانیم که هر قدر می‌ماند که اکنون فریب آن هستیم. بسیار ناراضی‌نمایند اما به خصوص باید توجه داشت که تکنیک مدرن «بزرگ» نیست و دیگر «بزرگ» نیستی ندارد.

چرا باید این چنین مغلوب تکنیک شویم؟ نمی‌گوییم مغلوب می‌شویم هنوز راهی برای دانستن که موقوف ملامت تکنیک باشد.

از در مخالفت با بسیاری مسائل و حلقه می‌توان گفت: در اینجا اصلاً چه چیزی باید مغلوب شود. امور در حال انجام است. دانشمندان و گناه‌های برقی ساخته می‌شود و تولید در او ان است.

مردم در بخش‌هایی از زمین که دارای تکنولوژی پیشرفته‌تر هستند بر ضرورتی کامل با هم می‌زنند ما در ظاهر زندگی می‌کنیم و قدامت کلماتی ما چیست؟ این که تصور در حال انجام است. دقیقاً همان چیزی است که هر سال می‌آورد همه امور در حال انجام است و این کار کرده بیشتر و بیشتر ما را به کار کرده دیگری سوق می‌دهد و تکنولوژی آدمی را از زمین بر می‌کند و از ریشه‌ها می‌آورد من اخیراً پس از تماشا عکس‌هایی که از ماه از زمین گرفته شده و حجت کرده شما را نمی‌فهمم مابعدا به سبب آنم نیکی نداری به آن شده کسی آدمی پیشاپیش اتفاق افتاده است. تنها روابط محض تکنیکی بر می‌ماند باقی معده است. آنچه امروزه بشر روی آن زندگی می‌کند دیگر زمین نیست. اخیراً گفتگوهای حولانی بارنه شالارد در پروانس دانسته همان طور که می‌دید وی شاعر و عضو مجلس ملامت آنرا قسه آورده است. پایگاه‌های اپراتور آراکت در پروانس ساخته شده و این شهر به طرز غیر قابل باوری پر بران شده است. این شاعر که بقینا در مظان احساسی بودن و بزرگداشتن زندگی آرامی‌ها در سر سرزمین‌های دور از شهرهای بزرگ و متعفن قرار ندارد. به من گفت که ریشه‌های بشر که اکنون در حال

تحقق است. پایان کار است. اگر یک‌بار دیگر تفکر و شاعری به قدرتی غیر قابل دست‌نیاید.

کنون باید گفت که اگر چه ما تر جیح می‌دهیم اینجا و روی زمین بهمان و اختصاصاً طی دوره حیات خود مجبور نخواهیم بود که آن را ترک کنیم. اما چه کسی می‌داند که سر نوشت و تقدیر آدمیان این است که روی زمین سکنی گزینند؟ این امر قابل تصور است که آدمی اساساً سر نوشتی ندارد. اما به هر صورت یک امکان آدمی را می‌توان این دانست که از این زمین به بسیاری از دیگر عرصت کند.

تحقق این امر بقینا چندان طول نخواهد کشید اما در کجا نوشته شده است که ما وای آدمی در اینجا جا است؟

بر اساس تجربه انسانی و تاریخ ما حداقل تا آنجا که می‌توانیم هستیم می‌دانم که هر امر ذاتی و عظیم تنها هنگامی بدین‌طور شده که آدمی مالوانی داشته و ریشه در فرهنگش داشته است و به عنوان مثال ادبیات این دوران به شدت تخریب گراست. اجرا که چنین ریشه‌های ندارد.

در اینجا کلمه «تخریب‌گر» برای ما از ردهنده است. چرا که این واژه به نحوی تخیلیستی قطعاً به واسطه شما و فلسفه‌تان دامن‌دهی سواجیه از معنا را از بر می‌گیرد. شش‌صدین واژه تخریب‌گر در مورد ادبیات که شما می‌توانید بیاورید آن را جزئی از تخریب‌گر می‌دانید. معنی لغت‌شناسی چیست؟

باید بگویم که ادبیات مورد نظر من - بنا به تعریفی که از تخیلیستی دارم - تخیلیستی نیست (Nietzsche, GILS, ۱۹۵۱).

همچنین آن طور که بیان داشتیم، شما به وضوح جنبشی جهانی را می‌بینید که دولت مطلق تکنیکی را یا به تحقیق می‌سازد یا پیش از این متحقق ساخته است.

بله اما قطعاً این دولت تکنیکی تناسب بسیار کمی با علم و جامعه‌ای که به واسطه ذات تکنولوژی متعین شده است. در این دولت تکنیکی خدمتی به غایت فرمان بردار نمی‌گردد. کورانه در برابر قدرت تکنیک‌گستره بسیار خوب اما اکنون قطعاً این سؤال مطرح می‌شود که آیا انسان اصولاً می‌تواند بر این

۱۳۵۴

شسبکه تا کنونی و با حتمیتها اثر بگذارد یا فلسفه یا هر دو با هم چنین تأثیری را بگذرانند به این طریق که فلسفه فرد یا افرادی را به سوی فعلی معین سوق دهد؟

شما با طرح این سؤالات، به آغاز گفتگویی ما بازگشتید. اما در مورد مختصر و شاید نادرستی آنکه البته برآمدن تکرری طولانی است به این پرسشها باید دید. فلسفه می تواند تغییر بی واسطه در وضعیت کنونی عالم ایجاد کند. این حکم نه تنها در مورد فلسفه بلکه در همه اشیا و مسائل صرفا انسانی صادق است. حتی آنها هنوز خیلی می توانند ما را نجات دهند به لحاظی که تنها انگلیزهایی ما را این است که در طریق تفکر و فلسفه برای ظهور خدا یا غیبت او در دوری زوال آحادگی ایجاد کنیم به بیانی صریح تر ما حقیقت نمی شویم بلکه به هنگام سخن در بر هر حدی غایب می شویم.

آیا از تباطی میان تفکر شما و ظهور این خدا وجود دارد؟ به نظر شما آیا در اینجا از تباطی علی در کار است؟ شما فکر می کنید به واسطه تفکر می توانیم بین خدا و امر اخوانی کنیم؟ مانی توانیم از او را فرابخوانیم؟ ما حداکثر می توانیم آحادگی را منتظر ماندیم که بیاید.

مانی توانیم کمک بکنیم؟ تمهید آحادگی می تواند اولین کمک باشد. چنین آنچه هست و آن گونه که هست نمی تواند برآمدن انسان باشد. ما در عین حال بدون انسان نیز نمی توانیم باشد. به طور من این امر مربوط است به وقتی که من آن را با هر دیگری و برای بیستی و چند منتهایی که اکنون در اثر استعمار فراوان گفته و فرسوده است و وجود می خواهد امری که نژاد منصفان است چرا که وجود می شود به کثرتی که نفس برای ظهور و حفظ و فواید وجود نیست. ما به تکیه بر این آنچه فکر می شود که هر چه خورد اول به سادگی باعث سوء فهم می شود توجه دارد. واقع است به دوری ترین تاریخ متناهی یک که هر هم در این باره انجمن می باشد. سبطه و کشتل به این منکست که انصاف به واسطه فخرتی که در ذات تکنولوژی آن ذکر شده است. نمی دانیم به صرف در آن همه به سادگی فراتر از حد است. این تجربه که فلسفه با چیزی غیر از خودش توأم گرفته امری که نمی تواند بر آن تسلط داشته باشد. به نوبت امکان این پیش را داشته است که وجود او نیازمند است در این میان آنچه ذات تکنیک مدرن دید می آورد امکان این نیز. این مورد نیاز بودن و آمده بودن برای این شکل های جدید از جهان می سازد که دیگری از تفکر غیر از آنکه کمک کند تا آدمی به این شی برسد. ساخته نیست و فلسفه به پایای محدود نیست.

در زمان های گذشته - و نه فقط در آن دوران - چنین پنداشته می شد که فلسفه به طور غیر مستقیم و به قدری مستقیم بسیار منشأ اثر است. به طوری که به ظهور جریان های جدید کمک کرده است.

اگر صرفا به متفکران آلمانی نام های بزرگی چون کانت، هگل، شلینگ، هایدگر، هارکس که اصلا نیاز به ذکر ندارد - ببیند سبب اثبات می شود که فلسفه به نحوی غیر مستقیم تأثیر عظیمی داشته است. شما فکر می کنید که این اثر بخشی فلسفه به پایان رسیده است؟ و هنگامی که می گوید فلسفه مرده است و دیگر وجود ندارد این ایده را در تفکر خود فرض می کنید که اثر بخشی فلسفه اگر اساسا دیگر فلسفهای وجود داشته باشد، حداقل امروز دیگر وجود ندارد؟

من آنها کاشمیر از طریق نوع دیگری از تفکر، تأثیر غیر مستقیم و به تنظیم ممکن است به طوری که تفکر به نحوی علی شرایط غیر تغییر می دهد.

اصلا این کار از توان ما خارج است اما ما در اینجا از تباطی میان سیاست و فلسفه می بینیم. این رو لطفاً از اینکه شما را به چنین گفتگویی سوق می دهیم، مرا عفو کنید. شما هم اکنون گفتید که فلسفه و فرد استانی هیچ کاری نمی تواند انجام دهد. چه تمهید آحادگی برای کشنده نگه داشتن خود برای ورود یا تکیه خدا تجربه این فریب عدم نیست بلکه آزادی، آحادگی از چیزی است که من هر چه در روز من محفوظ می موجودات نامیده ام. تامل در باره آنچه امروز می گذرد تمهیدی است برای آحادگی مذکور.

اما به این ترتیب آن تکان مشهور از بیرون وارد می شود. خواه از جانب غیاب یا از جانب کسی دیگر. بنابراین تفکر امروز یا آحادگی به خود و خود بستگی نمی تواند اثر گذار باشد؟ و به باور ما، در گذشته به عقیده معاصران خود مانیز چنین امری در کار بوده است.

مانی واسطه مستقیم اما پیش از این از کانت، هگل و مارکس به عنوان جنبش گرانی بزرگ یاد کردیم اما از لایپ نیس نیز اثراتی وارد شده است. در بسط فیزیک مدرن و از این رو به طوری کلی در شکل گیری عالم مدرن به نظر ما شما می گوید که امروزه دیگر توقع چنین تأثیری را نداریم.

به معنای فلسفه دیگر نه منتهایی را که تاکنون فلسفه بازی کرده است امروزه علوم را با هر چه گرفته اند، برای اینکه به نحوی کلی و شامل «تأثیر» تفکر را توضیح دهیم، باید یا بعضی عیبی که به معنای که «اثر» تأثیر و «تبر» در اینجا در تغییر مانیسم برای این هدف باید میان ویژگی هلدت افکیر به خواست بازی محقق و همیاری تمیزی دقیق نقل شویم اما تنها هنگامی می توانیم دیدی مقتضی برای این تمایز گذاری حاصل کنیم که ابتدا هر مورد اصل چیست کلی؟ به نحوی پسندید که در فلسفه در علوم جزئی منتهل می شود روان شناسی، متعلق سیاست شناسی.

فلسفه جای خود را به چه می دهد؟ سایر تفکر

آیا پارسی که خود را مفتوح نگاه می دارد؟ اما این دیگر فلسفه نیست.

پس چیست؟ من آن را تفکری دیگر می گویم.

شما آن را تفکری دیگر می نامید. ما می بینیم که آن را کمی روشن تر به بیان آورید؟ درید به ایس جمله که در پایان نوشت: «من با عبودن همیش از تکنولوژی» اما فلسفه نمی شناسد. چرا که بر سش گری پارسی تفکر است؟

ساز در س ها پستان دو ساره آنچه عیارتی یافته ایم که برای ما روشنگر به نظر می رسد شما در آنجا بیان داشته اید: هر آنچه که در تفکر فلسفی نظیر ترین پیوند ممکن سبطه دارد تمام متفکران بر جسته به امری واحد می اندیشند. اما این امر واحد چنان بنیادی و غنی است که هیچ فردی به تنهایی نمی تواند به زرفشای آن وارد شود بلکه هر فردی فردی دیگر را ساختن بدان پیوند می دهد. اما بر اساس اندیشه شما به نظر می رسد که این ساختار فلسفی به پایان حقن خود رسیده است.

به پایان رسید اما از زمان متفکر نشده است بلکه بار دیگر در گفتگویی ما حاضر می شود تمام کار من در

سخنرانی ها و سمینار هائی ۲۰ سال گذشته اما تفسیر غیر بوده است. جوع به معنای تاریخ تفکر و اندیشه پس در پرسش هایی که از زمان فلسفه بودن تا بر سر آمده باقی مانده به معنای گسستن از فرد هستی نیست. اما حرف من این است که شیوه اندیشیدن متغییر یک سستی که با آنچه به پایان می رسد دیگر هیچ تکنیکی برای تجربه بنیادین هست تکنیکی به ما بر صحنه دارد عصری که هر چه از طریق تفکر آغاز می شود.

تقریباً ۲۰ سال پیش، در گفتگویی با یک راهب بودایی در باره هر روش کاسلا نویی برای تفکر و سخن گفتن با د و بیان داشته اید که این شیوه جدید برای تفکر «پشتا تنها برای افراد کمی قابل اعمال است». آیا بدین وسیله می خواستید بگویید که تنها عده بسیار کمی می تواند اندیشیدن های داشته باشند که به عقیده شما ممکن و ضروری هستند؟

داشتن داشته به معنای اصول و اخلاق این است یعنی اینکه آنها به طریقی می توانند این پیش ها را بیان کنند.

در دست است اما در گفتگویی خود با آن راهب بودایی به وضوح بیان نکردید که چگونه این امر می تواند تحقق یابد.

من نمی توانم آن را روشن سازم چیزی در باره اینکه چگونه این تفکر می تواند اثر گذار باشد نمی دانم می تواند به چنین باشد که امروزه هر چه تفکر به سوی سکوت سوق می یابد به طوری که تفکر بتواند از عرصه طبی یک سال به خارج برده شود. محفوظ بماند. این هم چیز می تواند باشد که ۲۰ سال زمان لازم است تا تفکر به امری «اثر گذار» بدل شود.

اما این نکته را خوب می فهمیم اما آیا توجه به این است که ما در اینجا واکنش زنده کسی می کنیم نه در ۲۰ سال بعد از سکوت سر بساز می زنیم. ما در مقام سیاستمدار، شیه سیاستمدار، شهروند زور نالیست و - دائماً مجبور به اتخاذ این یا آن تصمیم هستیم. بنابراین ما یا باید خود را با میسمنی که در آن زندگی می کنیم، وفق دهیم یا باید بگوئیم آن را تغییر دهیم. باید به راه اصلاحات و راه پارکات انقلاب باشیم. ما از فیلسوفان انتظار کمک داریم. حتی اگر به طور غیر مستقیم و به شیوه ای فرضی می ما کمک کنند و ما اکنون می شنوییم. من نمی توانم به شما کمک کنم. من همین توانم.

در آخرین سال جنگ ۵۰ نفر از دانشمندان و هنرمندان از هر گونه خدمت جنگی معاف شدند. من به این گروه تعلق نداشتم

این سخن، شجاعانه تر از غیر فیلسوف ها می گیرد.

من نمی توانم چرا که این پرسش ها به قدری دشوار هستند که بر خلاصه معنای وظیفه تفکر است که به واسطه اندیشیدن به این پرسش ها ظهوری علم پیدا کند. موافقت کند و نمر اخلاقی دهد. شاید با گفتن این عبارت خود را در خطر اندازد. هر سبطه سبطه ای وقت نقدی دیده تکنولوژی منطبق است با کنولوی و ابتدای تفکری که می گوید این وقت نماند چیده را به اندیشه تر آورد.

شما خود را جزو کسانی نمی شمارید که اگر سخنانشان مخاطب می یافتند واهی نشان می دادند؟ خیر من هیچ طریقی بر واسطه ای برای تغییر وضعیت اندکی علم نمی شناسم. مشروط بر آنکه چنین شناختی اصولاً در توان آدمی باشد. اما به نظر من سبدان تفکر مطلوب بنیادین آحادگی مذکور را ایجاد کند و آن را موجب حشده و استوار سازد.

این پاسخی روشن است اما آیا یک متفکر می تواند و اصلاً این اجازه را دارد که بگوید «تست نگه دارد» طی ۲۰ سال آینده امری بر ما حادث خواهد شد؟

موضوع این نیست که صرفاً منتظر حدوث امری طی ۲۰ سال آینده باشیم؛ بلکه سخن بر سر پیشبرد تفکر - بدون هر دعوی بی پایه ای - است. هر چه است که چوب های بنیادین هست حاضر به سوی آینده است. امری که در آن کمتر اندیشیده شده است. تفکر امری مستقل نیست بلکه در ذات خود عملی است که با تقدیر عالم به گفتگویی می نشیند به نظر من این تمایز بر آمده از متغییر یک که نظری را از پرسش های چندی کند و باور پیوند میان آن دو را بر می گزید. هر دو رسیده به پیشی را که من تفکر می خوانم، متعریف می کند. در اینجا شما را به هر کسی می گوید که در ۱۹۵۴ با عنوان «چه چیزی تفکر خوانده می شود؟» ارجاع می دهیم این نوشته کمتر از دیگر آثارم خوانده شد و شاید همین امر در عین حال نشانه ای از «حقیقت» دور آن ما باشد.

البته همواره این سوء تفاهم نسبت به فلسفه وجود داشته است که فلاسفه را در فلسفه خود باید تأثیری مستقیم بگذرانند اما در مورد هر چه در آغاز بحث باز گردیم. آیا این امر قابل تصور است که ناسیونال سوسیالیسم از یک سو، به مثابه «تعلق آن هوا چیده سیارهای» بوده و از سوی دیگر، همچون آخرین، محفوظ ترین، قوی ترین و در عین حال بی فایده ترین موضوع گیری علیه این مواجهه تکنیک محتوم سیارهای و انسان مدرن باشد؟ ظاهر شما با امری متناقض در شخصی خود تا مسرو کار یابد. باید این ترتیب که بسیاری از نتایج فنیسی فعالیت های شما، فی الواقع تنها به این نحو، قابل توضیح است که شما با جنبه های مختلفی از وجودتان که ربطی به وجود اصلی فلسفی ندارد، ندرتاً به امری وابسته هستید. به عنوان یک فیلسوف می دانید که آنها استعمار را پایایی ندارند؛ برای مثال، مفاهیمی همانند «ماوی» (Maoism) در پیشه داشتن «مواردی» مشابه اینها.

چگونه تکنیک سیارهای و «ماوی» با یکدیگر جور در می آیند؟ من این را نمی گویم. به نظر من، شما تکنیک را بسیار مطلق احساس می کنید. من وضع آدمی را در عالم تکنیکی سیارهای منسوب به شما نمی دانم. کافر قابل حل و محتوم است. نمی دانم که جنسی می کشیم که وظیفه تفکر این است که هر حدود مرزهای خود قویا کمک کند تا آدمیان به طور کلی، نسبتی کافی با ذات تکنولوژی حاصل کنند. اگر چنین مسئولیت ما در برابر هر این جهت برخی می رفت، اما این افراد در تفکر خود بسیار تکلف تر از آن بودند تا هر نوع بگویند. من صریحاً آنچه که امروز من می دهد آنچه که طی این ۲۰ سال حاد شده است برقرار کند.

آیا امر یکسانی ها امروزه این نسبت صریح را دارند؟

آنها هم فاقد جنسی است. هستند. آنها هنوز گرفتار تفکری - پراگماتیسم - هستند که عمل و دستکاری تکنیک بی راسی را در عین حال راهبردی به تأمل در باره آنچه که خصیصه تکنیک مدرن است و راسی بند در این میان، برای گسستن از افسانه پراگماتیسم - برون تریوی - حتی هم در اینجا و هم در آمریکا تلاش هایی شده است. چه کسی را می تواند بگوید روزی در روسیه و چین، فراموشی های کهن تفکری به سر بر نخواهد آورد که به آدمی هر ممکن ساخته نیستی از بدنام تکنیکی بیاری ساخته؟

اگر این نسبت را کسی تعارضه باشد و فیلسوف اهم آن تواند آن را به کسی عرضه کند؟ من توانم نیست که تصمیم بگیرم یا مسایلی خود در تفکر به چه ساحتی برسد. ما این ساحت در آینده چگونه پیگیری شود و تغییر می یابد. در سال

۱۹۵۷ در جشن سالگرد ناسیس دانشگاه فرایبورگ سخنرانی با عنوان «فصل این فصلی» ایراد کردم. در این سخنرانی با برخطستن کلمه‌هایی مختصر در تفکر خود را به این مختصره در فداختم نشان دهم تا چه حد تجربه تفکر از آنچه که کماشلی ترین خصیصه تکنیک مدرن است می‌تواند پیش برود من کوشیدم نشان دهم که این تفکر ممکن است نامرحد گشایش این امکان پیش رود که بشر عصر تکنیکی با خواستی نسبت پیدا که نه تنها قادر به شستیدن آن باشد بلکه تملقی نیز بدان داد. نه بلند تفکر من نسبت ضروری و اساسی ای باشعاری هولدرلین دار اما چنین نمی‌اندیشم که هولدرلین صرفاً شعاری در میان دیگر شاعران است که اثرش موضوع بررسی تاریخ نگاران نمی‌است. هر تفکر من، هولدرلین شعاری است که به آینه‌مانشاره دارد در انتظار خلقت و تبار این کسی است که مر نامی تواند موضوعی برای تحقیقات تاریخ ادبیات باشد.

تاریخ در باره هولدرلین سخن می‌گویند یا غرض خواهی از اینکه بار دیگر یکی از گفته‌های شما را نقل می‌کنیم؟ شما در درس‌های خود در باره نتیجه بیان دانشنامه‌ای که هنر از میان دیوبیزوس و آپولون، شوق فنیسی و دلیل آوری هو شیار آه کسه به نحوی مختلفی همیشه می‌شود قانون خاصی پنهان سر نوشت تاریخی آلمانی است و باید روزی مساوی برای ساختار بخشی خود آماده و مهیا بماند.

این تضاد قاعده‌ای نیست که به کمک آن صرفاً بتوانیم هر هنر را توصیف کنیم هولدرلین و آنچه با طرح این تضاد فراییش وظیفه آلمانی‌ها برای فهم دانشنامه به نحوی تاریخی، خلاصت سؤال گناختند. آیا ما قادر خواهیم بود این نشانه و این علامت سؤال را بفهمیم؟ یک چیز معلوم است اگر ما این نشانه را بفهمیم، تاریخ، انتقام خود را از ما خواهد گرفت. نمی‌دانیم این عبارات را در چه مسالی نوشیدند اما حدس می‌زنیم مربوط به سال ۱۹۲۵ باشد.

احتمالاً مربوط به درس‌های من در باره آنچه با عنوان «ترانه معطوف به ندرت به مثابه هنر» به سال ۱۹۲۸-۲۷ است البته می‌تواند در سال‌های بعدتر آن نیز گفته شده باشد.

نمایل دارید این مطلب را کمی بیشتر توضیح دهید؟ این امر ما را از مسیر عمومی به تقدیر انضمامی آلمانی‌ها خواهد رساند.

می‌توانم عبارات مذکور را به این گونه نیز بیان کنم به این معنا که من می‌گویم که هر کس که به این تضاد عالم تکنیکی مدین است می‌تواند تهی شود. این بار گشت نمی‌تواند به واسطه گزینش خن بودیسم یادگار نادر بشری قر عالم محقق شود و تغییر در تفکر به کمک فرادش را بپای و تملیک مجدد آن نیازمند است. تفکر تنها به واسطه تفکری که همان متشا و تقدیر ایراد تغییر شکل خواهد یافت.

شعاعا فکر می‌کنید که در ستاز همان جایی که عالم تکنیکی نشأت گرفته است جایب.

به معنای هگلی واقع شده است اینکه مطلوب شود اما نه از طریق فرد آدمی.

شعاعا وظیفه خاصی را به ویژه برای آلمانی‌ها معین می‌کنید؟

به کلام هولدرلین بماند.

شعاعا فکر می‌کنید زبان آلمانی ویژگی معینی برای این تغییر دارند؟

من به نسبت درونی خاصی میان زبان آلمانی، زبان و تفکر یونانی می‌اندیشم این امر، بارها و بارها توسط فرانسوی‌ها من ثابت شده است. جنگلی که آنها آغاز به تفکر می‌کنند آلمانی صحبت می‌کنند با طبعی‌دان می‌دهند که مازبان خود را عهده تفکر بر نمی‌آیند.

شعاعا به این ترتیب می‌خواهید بگویید که در



کشورهای لاتینی به ویژه در فرانسه چنین تاثیر عمیقی داشته‌اند. آنها می‌بینند که موفقی تلاش می‌کنند با تمام عقاید خود عالم روز را در معنی‌آمیزی‌اش به معنی‌آمیزی این کار بر نمی‌آیند. تفکر همچون شمر قابل ترجمه نیست. حداکثر می‌توان آن را بازنویسی کرد به معنی آنکه بکوشیم ترجمه‌ای تحت الفظی به دست دهیم. همه چیز تغییر شکل می‌یابد.

تفکر اضطراب آوری است.

خوب می‌بود اگر این اضطراب را به نظر اشتراک‌آمیز جدی می‌گرفتیم دست‌آخر ترجمه‌ای کردیم که تفکر یونانی به واسطه ترجمه به زبان روسی-لاتینی، دچار تغییری مهم شده است و رویدادی که هنوز هم لمساریه‌م نام ویرگان‌نیلین تفکر یونانی سده می‌کند.

جناب پروفسور، همواره تمایل به این است که به نحو خوشبینانه‌ای فرض کنیم که اندیشه می‌تواند منتقل شده و حتی ترجمه شود.

چرا که اگر این خوشبینی را که محتوای اندیشه، با وجود محدودیت‌های زبانی، قابل انتقال است، کنار بگذاریم، در آن صورت، معنی گرای، اندیشه را از تهید پیدا خواهد کرد.

شعاعا تفکر یونانی را در بر لر سبب تصورات امپریوریسم، معنی می‌خوردید گشعای تجلی می‌توان به هر زبانی ترجمه کرد علوم (هریزه) سراد فر علوم، علوم طبیعی و فیزیک‌های به عنوان علم بی‌بدین است) به همه زبلی‌های عالم می‌تواند ترجمه شود به بی‌صحتی، زیرا آنها ترجمه می‌شوند بلکه همان زبان ریاضی است که بیان می‌شود. ما در اینجا پیام صای بر خورد داریم که به دیوسخت است که بتوان به همان پرداخت.

شاید این نکته هم به موضوع بحث و بحث داشته باشد. بحران دوره معاصر، بدون اغراق نظام دوگرمی-پارلمانی است. مدت است که این بحران را داریم به ویژه در آلمان اما تنها در آلمان این بحران نیست. این بحران در کشورهای کلاسیک جمو کر می، در انگلستان و آمریکا

هر ضروری می‌نمایند وضعیت دشواری که تفکر برکسلی وظیفه خود در آن قرار گرفته است. منطق است با نوعی بیگانگی که از وضعیت قدرتمند علوم نسبت به تفکری که باید از پاسخ‌دهن به پرسش‌های عملی و انولوژیک مبتلا به امروز سر بار زنده نشأت می‌گیرد.

جناب پروفسور، هر حوزه تفکر، گزاره‌های کسری مجلسی از اسرار ندارد. بنابراین فی الواقع تعجب آور نیست که هنر مدرن برای اظهار گزاره‌های مستوری و امری، سازمانه دشواری مواجه است. با وجود این، شما آن را انتخاب می‌کنید. می‌خوانید. هنر مدرن اغلب خود را هنری تجربی می‌داند. آثار هنری کوشش‌هایی هستند.

پانزدهم حالی حاضر می‌گیریم.

کوشش‌هایی هستند که برآمده از حالت انزوی آدمیان و هنرمندان و هر از گاهی یکی از آن صدا تا کوشش با صای به مقصود می‌کند.

پرسش مهم همین است هنر در چه ساحتی قیام دارد؟ هنر چه ساحتی را به امتثال در آورده است؟

بسیار خوب اما شما در اینجا از هنر امری را مطالبه می‌کنید که دیگر از تفکر چنین توقعی را انتظار می‌د. من از هنر توقعی ندارم، تنها این پرسش را مطرح می‌کنم که هنر چه ساحتی را برز کرده است؟

اگر هنر جایگاه خود را نشانده آیا بدین معناست که هنر بی‌گرم است؟

بسیار خیر از این مطلب عبور کنیم بهتر حال ما را می‌بینیم که به اندیشه من، هنر مدرن راهی را نشان نمی‌دهد به ویژه اینکه وضع نسبت مهم‌ترین خصیصه خود را چه می‌بیند یا اینکه دست کم معلوم نیست به دنبال چنین خصیصه‌ای هست یا نه.

هنر مده تعهدی به فرادش در خود نمی‌بیند. او ممکن است آن را زیبا ببیند و بگوید بماند. این شیوه‌ای بود که آدمی می‌توانست به سال قبل یا ۲۰ سال پیش یا حتی ۳۰ سال پیش نقاشی کند اما او دیگر نمی‌تواند این گونه نقاشی کند. حتی اگر بخواهد هم دیگر نمی‌تواند. اگر چنین نباشد، ناپخته جاعل، هانس لن میگردان که بهیتره از هر کس دیگری می‌توانست نقاشی کند، بزگترین نقاش باید باشد اما صرفه خوب نقاشی کردن، دیگر اثر نمی‌کند. بنابراین هنر مده، نویسنده و شاعر در وضعی مشابه متفکر قرار دارند. چندبار باید بگویم که «چشم‌های تان را بر این ماجرا ببینید».

اگر صنعت فرهنگی را همچون چهار چوبی برای رده‌بندی هنر، شعر و فلسفه لحاظ کنیم، آنکه این یکسان بودن قابل توجه است اما وقتی نه تنها این صنعت بلکه هر عرصه‌ی حال آنچه فرهنگ نامیده می‌شود در ساحت پرسش بودن، بهر هیچ قدری مسؤلیت تفکر قرار می‌گیرد و البته تمهید تفکر به ساحتی قابل تصور است اما بزگترین پرسش‌های تفکر تا آنجا که من می‌فهمم این است که دیگر متفکری آن چنان بزرگ وجود ندارد که تفکر را به نحوی به واسطه و در وهله‌ی نو با موضوع تفکر مواجه ساخته و از این طریق به راه آورد عظمت آنچه باید به اندیشه در آید. امروز برای ما، بس عظمت است. شاید بتوانیم با کوشش زیاد، با یک و نه بی‌نهایت حلوانی برای عبور خود بگذریم.

پروفسور، آیا دیگر، برای این گفتگو، کواثر شعاعا تشکر می‌کنید؟

ترجمه: سعید سعید کمالی

این ترجمه بر مبنای متن‌های آلمانی-انگلیسی و نیز با رجوع به ترجمه فارسی آرش موسستار صورت گرفته است.

منبع:
"Nur noch ein Gott kann uns retten." Der Spiegel, 31 May 1976, S. 193-219

